

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مختار استاد محترم در مسئله

بحث در این بود که آیا تبدیل امتثال به امتثال عقلاً ممکن است یا نه؟ اقوال و انظار را ملاحظه فرمودید و آنچه که مختار در مسئله شد، همان تفسیری است که امام(ره) داده و در تکمیل تفسیر ایشان مطالبی را عرض کردیم که خلاصه‌اش این شد که در باب تبدیل امتثال به امتثال، اگر بخواهیم با حفظ امر، امتثال دومی انجام دهیم، یعنی بگوییم: بعد از امتثال اول امر باقی است و ساقط نشده و امتثال دوم را انجام دهیم، این معقول نیست.

اما اگر مسئله بقاء امر نباشد، یعنی یک طبیعتی که متعلق امر واقع شده و یک مصداقی از این طبیعت را اتیان کردیم و حال می‌خواهیم مصداق دومی را که دارای خصوصیت اضافه‌ای است انجام بدهیم، اما این طور نیست که بگوییم: بعد از مصداق اول امر باقی است، بلکه بعد از مصداق اول امر ساقط شده است، اما می‌خواهیم برای استیفای غرض مهم مولا، مصداق دومی را بیاوریم، و این را عرض کردیم که اشکالی ندارد و عقلاً هم محال نیست.

البته ولو اینکه ظاهر کلمات اصولیین آن فرض اول است و بحث تبدیل امتثال به امتثال را در همان فرض اول آوردند، اما واقع محصول آنها همین است که بخواهیم عمل دومی را انجام دهیم. مثلاً حجی را در یک سال انجام دادیم و حال می‌خواهیم در سال بعد هم حجی را انجام دهیم، اما به نیت وجوب و نه استحباب، یا یک نماز ظهري را خواندیم و حال می‌خواهیم نماز ظهر دومی را به نیت وجوب بخوانیم.

اگر مسئله این است که بخواهیم مصداق دومی بیاوریم، قبلاً هم عرض کردیم که این عقلاً نه تنها اشکالی ندارد، بلکه از باب رعایت حق مولویت و انجام وظایف عبودیت، عقل آن را مسلم می‌شمرد و می‌گوید عیبی ندارد، شبیه کارهای احتیاطی که انسان انجام می‌دهد.

در مسئله‌ی تبدیل امتثال به امتثال، اگر این فرض دومش را پذیرفتیم، که پذیرفتیم، در فقه زیاد مورد ابتلاء است، مثلاً کسی خمس مالش را داده و حال مجدداً می‌خواهد خمس بپردازد، که این هم از همین باب است، به عنوان اینکه اگر واقعاً با آن خمس اول غرض نهایی واقع نشده، با این مصداق دوم واقع شود، یعنی می‌توانیم جمیع اعمال احتیاطیه را در همین باب تبدیل امتثال به امتثال بیاوریم، منتهی بنا بر فرض دوم.

این تحقیقی که امام(رضوان الله تعالی علیه) بیان کرده‌اند و ما هم به همین نتیجه رسیدیم، که این تحقیق این در کلمات دیگران وجود ندارد و ایشان واقع مطلب را به عنوان تحقیق مسئله‌ی اصولیه بیان کرده‌اند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) بله ما هم قائلیم و در فرض دوم می‌گوییم: وجوب و امر ساقط شده، یعنی وقتی که نماز ظهر را خواندید، امر مولا ساقط می‌شود، یعنی با این عمل امتثال تحقق پیدا کرده و حال اگر بخواهیم نماز ظهر دومی را به عنوان امتثال بخوانیم، می‌گوییم: معقول نیست، برای اینکه امتثال فرع این است که امر وجود داشته باشد، در حالی که امر با عمل اول ساقط شده، و لذا دیگر عمل دوم به عنوان امتثال معقول نیست، که عرض کردیم که ظاهر بحث اصولیین بیشتر روی همین تعبیر اول آمده است. البته روی لفظ امتثال را خیلی اصرار نداریم، که حتماً باید لفظ امتثال بیاید و عمل دوم امتثال دوم باشد.

بنا بر این فرض که کسی نماز ظهرش را خوانده و امر ساقط شده، حال می‌خواهد برای آن طبیعت کلیه یک مصداق دومی را بیاورد، در باب تعلق احکام یک بحثی وجود دارد، که آیا احکام به طبایع تعلق پیدا می‌کند و یا به موجودات خارجی، که در این اختلاف است و مشهور گفته‌اند: احکام به طبایع تعلق پیدا می‌کند.

اگر بگوییم که: احکام به طبیعت تعلق پیدا کرده، یعنی وجوب آمده و به طبیعت صلاة تعلق پیدا کرده و طبیعت صلاة واجب شده است، اما نه این صلاة خارجی که من آوردم، بلکه آنچه که عنوان وجوب را دارد، طبیعت صلاة است، که یک مصداق از آن را آوردم.

حال می‌گوییم: بعد از اینکه یک مصداق را آوردم، امتثال واقع شده و امر هم ساقط شده، اما می‌توانم بگویم که: باز هم مصداق دومی از آن طبیعت واجب را می‌خواهم بیاورم و این چه اشکالی دارد؟ منتهی یک قید داشت که عرض کردیم، اگر کسی یقین داشته باشد که با مصداق اول، تمام آن غرضی که در طبیعت صلاة بوده محقق شده، دیگر آوردن مصداق دومش لغو می‌شود، اما اگر بگوید: احتمال می‌دهم که مصداق دیگری که اوفای به غرض مولا وجود داشته باشد، که می‌خواهم بیاورم و این مصداق دوم غرض مولا را بیشتر تحصیل می‌کند، در این صورت چه اشکالی دارد؟

(سؤال و پاسخ استاد محترم) مصداق دوم، «مصداق الآخر لطبیعه کلیه مأموریه»، اما نمی‌گوییم که: این امتثال است. حرف همین است که اگر بدانیم که در مصداق دومی خصوصیت اضافی وجود دارد، مثلاً نماز ظهر را بدون رعایت مستحبات خواندید و حال می‌خواهید نماز ظهر دیگری را با رعایت مستحبات بخوانید، اما اگر بپرسید که امتثال کدام است؟ می‌گوییم: با همان مصداق اول امتثال تمام شد، اما این عمل دوم هم که به رجاء تحصیل غرض مولا آورده شده، می‌تواند مصداق آن طبیعت مأموریه قرار بگیرد، به طوری که خداوند و مولا هر کدام را که خواست اختیار کند، حال این از جهت عقلی چه اشکالی دارد؟

در باب تبدیل امتثال به امتثال رجاء هم امکان ندارد، برای اینکه امتثال اول محقق و تمام شده و آن فعل دوم، حتی رجاء هم نمی‌تواند مصداق امتثال واقع شود و آنچه مصداق امتثال است، همان فعل اول است.

اگر یک نماز جماعت اول وقت با همه‌ی خصوصیات و مستحبات خواندید، یقین دارید که با این غرض مولا به نحو کامل انجام شده است، حال بعد از اول وقت، مصادیق دیگر آن مقداری که مصداق اول دخالت در غرض مولا دارد، نمی‌تواند اوفای باشد و به نظر می‌رسد که این تفصیل امام (ره) در فرض دوم، اصلاً امتثال نیست و عرض کردیم که برای اینکه این تفصیل و نظریه برایمان روشن شود، باید ذهنتان را از همه‌ی این انظار خالی کنید، مثلاً عملی را انجام دادم و حال می‌خواهم عمل دومی را به امید اینکه غرض مولا را بیشتر تحصیل کند انجام دهم، حال آیا این عقلاً اشکال دارد یا نه؟ از نظر عقلی در این فرض هیچ اشکالی ندارد، ولو اینکه از نظر عقلی در این فرض، عمل دوم ما عنوان امتثال را ندارد و آنچه عنوان امتثال دارد، تنها عمل اول است.

البته فکر می‌کنم که این تفصیل تنها در کتاب مناهج الوصول امام (ره) باشد، اما در تهذیب وجود ندارد.

تا اینجا بحث از نظر ثبوتي تمام شد و مرحوم آخوند(ره) بعد از اینکه از نظر ثبوتي فرمودند که: تبدیل امتثال به امتثال عقلاً ممکن است و مرحوم نائینی و بروجردی(قدس سرهما) هم از ایشان تبعیت کردند، در کفایه فرموده‌اند: در مقام اثبات روایاتی که در باب نماز وارد شده دلالت بر این مطلب دارد.

مرحوم آخوند(ره) فقط به این روایت اشاره کرده که کسی که نمازش را فرادی خوانده و بعد نماز جماعتی منعقد می‌شود، در اینجا بر حسب روایات می‌تواند نماز جماعت را بخواند و خداوند آنچه را احب از این دو نماز است اختیار می‌کند.

استدلال آخوند(ره) به این روایات منوط به این است که اولاً آن نماز دوم به نیت وجوب باشد، یعنی نماز دومی را که می‌خواهد به جماعت بخواند، به نیت وجوب بخواند و اگر به نیت وجوب نباشد، دیگر امتثال دوم معنا ندارد و تبدیل امتثال به امتثال نیست.

ثانیاً استدلال مرحوم آخوند(ره) به این روایات در فرضی است که این امتثال و عمل دوم به نیت همان امر و حکم اول باشد، یعنی دو حکم نباشد، یعنی یک امر و حکم و یک وجوب داریم، حال که نماز را فرادی خوانده، بگوییم که: عمل دومش هم به نیت همان حکم و وجوب بوده، تبدیل امتثال به امتثال می‌شود، و الا اگر گفتیم که: عمل دوم به نیت حکم دومی بوده است، این دیگر تبدیل امتثال به امتثال نیست.

پس استدلال مرحوم آخوند(ره) به این روایات مبتنی بر این دو امر است که اولاً عمل دوم را به نیت وجوب بخوانیم و نه استحباب تا امتثال صدق کند و ثانیاً عمل دوم به استناد همان حکم اولی باشد و نه به استناد حکم دیگر، که اگر به استناد حکم دومی باشد، اصلاً تبدیل امتثال به امتثال معنا ندارد. لذا آخوند(ره) که می‌خواهد به این روایات استدلال کند، باید این دو مطلب را اثبات کند.

کسانی مثل مرحوم آخوند(ره) که در مقام ثبوت تبدیل امتثال به امتثال را پذیرفته‌اند، در مقام اثبات دو گروه شده‌اند؛ یک گروه این روایات را دال بر مراد مرحوم آخوند(ره) دانسته‌اند و گروه دیگر هم گفته‌اند که: این روایات دلالت بر مراد مرحوم آخوند(ره) ندارند، یعنی این چنین نیست که هر اصولی که در مقام ثبوت تبدیل امتثال به امتثال را پذیرفته باشد، دلالت این روایات بر مدعای مرحوم آخوند(ره) را هم پذیرفته باشد، بلکه بعضی پذیرفته و بعضی هم نپذیرفته‌اند.

کلام امام(ره) در مراد از روایات

امام(ره) طبق تفسیری که از نظریه‌شان نقل کردیم فرموده‌اند که: اولاً از این روایات استفاده نمی‌شود که عمل دوم باید به نیت وجوب باشد، بلکه عده‌ی زیادی از قدما فتوایشان این است که عمل دوم به نیت استحباب باید انجام شود، یعنی کسی که نمازش را به صورت فرادی خوانده و تمام شده، حال که نماز جماعتی برقرار شده، این نماز جماعت را باید به نیت استحباب بخواند.

ایشان فرموده: اصلاً این روایات از باب آوردن یک مصداق دوم بعد از مصداق اول است، اما این روایات نمی‌گویند که: این عمل دوم امتثال دوم هم هست، بلکه امتثال با عمل اول انجام شده و عمل دوم خصوصیت زائده‌ای دارد، مثل اینکه بخواند به نحو جماعت برقرار شود.

مثل اینکه مولا بگوید: آب بیاور، شما هم یک آب گرم و بعد هم یک آب سرد بیاورید، که این آب سرد مصداق دومی از آن طبیعتی است که مولا شما را به آن امر کرده بود و می‌فرمایند: اینکه در روایت آمده که کسی که فرادی خواند و بعد هم نماز

جماعت خواند، «يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ»، خداوند آن که از این دو نماز محبوب‌تر است را اختیار می‌کند.

ایشان فرموده: این اصلاً نسبت به مقام ثبوت معنا ندارد و این بر طبق فهم مردم است و نمی‌شود نسبت به خداوند بگوییم که: این برای خدا محبوب و آن احب است، بلکه این نسبت به فهم مردم است و تعبیر نسبت به فهم مردم ذکر شده و دیگر نیازی به توضیح هم ندارد.

مرحوم محقق اصفهانی(ره)(در حاشیه کفایه) - نظر ایشان را مفصل بیان کردیم که ایشان هم از کسانی هستند که تبدیل امتثال به امتثال را عقلاً محال می‌داند - فرموده: این روایات اصلاً دلالتی بر مدعای مرحوم آخوند(ره) ندارد.

روایات استدلال شده برای اثبات تبدیل امتثال به امتثال

حال ما برای اینکه به نتیجه برسیم، باید بحث را مقداری مفصل‌تر عرض کنیم که در مقام اثبات مجموعاً دو طایفه روایات داریم، یک طایفه مربوط به نماز آیات است، که اول تکلیف این را روشن کرده و بعد سراغ طایفه دوم برویم.

طایفه اول: روایات وارد شده در نماز آیات

در نماز آیاتی که منشأ آن زلزله و امور زودگذر نباشد، مثل کسوف یا خسوف، روایات این مطلب را بیان کرده و فقهاء هم بر طبق فتوا داده‌اند که اگر کسی نماز آیات را خواند، قبل از انجلاء می‌تواند اعاده کند، یعنی نماز آیات را خواندید و هنوز کسوف ادامه دارد، باز می‌توانید نماز آیات دوم بخوانید اگر هنوز هم ادامه دارد، باز نماز آیات سوم بخوانید، آیا از این روایات می‌توانیم تبدیل امتثال به امتثال را بفهمیم یا نه؟

این روشن است که این روایات دلالت بر تبدیل امتثال به امتثال ندارد، برای اینکه در این روایات، در مورد نماز آیات دوم امر «اعد» داریم، یعنی نماز آیات اول بر طبق یک امر و حکم بوده، ولی نماز آیات دوم بر طبق امر دوم بوده است، زیرا «اعد» امر و ظهور در وجوب هم دارد، لکن چون فقهاء فتوای به وجوب نداده‌اند، همین دلیل می‌شود بر اینکه از آن وجوب را نفهمیم و باید بگوییم که: استحباب دارد.

البته اینکه فقهاء هم فتوای به وجوب ندادند؛ گاهی برای این است که می‌گوییم: فقهاء از آن استحباب را فهمیده‌اند که این برای ما دلیل نیست، حتی اگر صد فقیه هم از یک روایت چیزی را بفهمند و فقیه دیگر چیز دیگری بفهمد، آنچه که خودش می‌فهمد حجت است، اما گاهی از این کشف می‌کنیم که فقهاء قرینه و دلیلی داشته‌اند بر اینکه اعاده واجب نیست و مستحب است.

حال که مستحب شد، این عمل دوم به نیت استحباب انجام می‌شود، اما به نیت استحبابی که امر و حکم جدا دارد. لذا نماز آیات دوم به آن امر و حکم اول نیست، که از باب تبدیل امتثال به امتثال بشود، بلکه دو حکم و موضوع است که اولی می‌گوید: نماز آیات واجب است و اولین نماز آیات حکمش وجوب است، اما موضوع دوم که نماز دوم است، حکمش استحباب است و یک حکم جدایی دارد.

اشکال وجود تبدیل امتثال به امتثال در نماز آیات سوم

در نماز آیات سوم و چهارم و ... هم مسئله‌ای اعاده مطرح است و همان طور که در تبدیل امتثال به امتثال در امر وجوبی این

مسئله می‌آید، در امر استحبابی هم همین طور است، ولو اینکه در کلمات بزرگان متعرض نشدند، اما باید اضافه‌اش کنیم که اگر کسی تبدیل امتثال به امتثال در واجبات را ممکن بداند، تبدیل امتثال به امتثال مستحبات را هم باید ممکن بداند و اگر در آنجا محال بداند، در اینجا هم باید محال بداند.

حال اگر کسی از طرف مرحوم آخوند(ره) و کسانی که تبدیل امتثال به امتثال را ممکن می‌دانند بگوید که: قبول داریم که نماز آیات دوم تبدیل امتثال نیست، چون نماز آیات اول امر وجوبی و نماز آیات دوم امر استحبابی دارد، که دو تکلیف و دو عمل است، اما نماز آیات سوم که استحبابی است، آیا نمی‌شود گفت که: نماز آیات سوم از باب تبدیل امتثال به امتثال است؟

نقد و بررسی این اشکال

در جواب باید گفت که: این صحیح نیست، برای اینکه «اعد» یک امر انحلالی است، یعنی «أعد ثم أعد»، یعنی نمازت که تمام شد دو مرتبه اعاده کن و آن هم که تمام شد اعاده کن «حتی الإنجلاء»، چون در روایت دارد که «أعد إلي الإنجلاء» یعنی این کلمه‌ی «اعد» به او امر متعدده منحل می‌شود، و لذا احکام و تکالیف متعدده می‌شود.

پس روشن شد که این طایفه‌ی اول که در مورد صلاة آیات است، اصلاً دلالت بر تبدیل امتثال به امتثال ندارد؛ نه اعاده‌ی اولی دلالت دارد و نه اعاده‌های بعدی.

طایفه اول: روایات وارد شده در باب نماز جماعت

طایفه‌ی دوم روایاتی است که در باب نماز جماعت وارد شده که این روایات هم دو طایفه است؛ که یک طایفه از روایاتش مربوط به بحث تقیه است.

قسم اول: روایات وارد شده در فرض تقیه

مثلاً شیعه‌ای از امام(علیه السلام) سؤال کرده که در منزل نماز خوانده و بعد به مسجد رفته و دیدم که در مسجد هم نماز جماعت برپاست، آیا نماز بخوانم یا نه؟ که حضرت فرمودند: بله وقتی که نماز جماعت برپاست، باز هم با آنها نماز بخوان، که این مربوط به فرض تقیه است و اصلاً از محل بحث خارج است، یعنی یک عنوان ثانوی پیدا کرده و فعلاً بحثمان در تبدیل امتثال به امتثال است، بدون اینکه عنوان ثانوی مثل تقیه بیاید.

در روایت صحیح حلی آمده که «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا صَلَّيْتَ صَلَاةً وَأَنْتَ فِي الْمَسْجِدِ - وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَإِنْ شِئْتَ فَاخْرُجْ - وَإِنْ شِئْتَ فَصَلِّ مَعَهُمْ وَاجْعَلْهَا تَسْبِيحًا»، یعنی هم با آنها نماز بخوان و هم این نمازی را که با آنها می‌خوانی به عنوان ذکر و تسبیح قرار بده.

همچنین در روایت زرارہ آمده که «وَ إِنْ كَانَ قَدْ صَلَّى فَإِنَّ لَهُ صَلَاةً أُخْرَى»، اگر نماز خوانده، می‌تواند نماز دیگری را هم بخواند.

بنابراین روایات در باب صلاة جماعت دو طایفه است که یک روایتش مثل همین روایت صحیح حلی و یا روایت زرارہ بود که اینها مربوط به باب تقیه است.

اما روایات دیگری وجود دارد که مربوط به باب تقیه نیست که در اینجا هم چند تعبیر وجود دارد و مهمترینش روایت ابو بصیر است که «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَصَلِّي ثُمَّ أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَنُقَامُ الصَّلَاةَ وَ قَدْ صَلَّيْتُ»، که من نماز خواندم و وارد مسجد می‌شوم که نماز جماعت منعقد می‌شود، که حضرت می‌فرمایند: «فَقَالَ صَلِّ مَعَهُمْ يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ»، نماز بخوان و خدا آن را که أحب است، که در اینجا گفته‌اند: مراد همین نماز جماعت دوم است و فرض هم این است که بحث تقیه مطرح نیست اختیار می‌کند.

در اینجا در این روایاتی که مربوط به غیر تقیه است، چند جهت از بحث وجود دارد، مثلاً از نظر متنی یک جهت این است که این يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ»، یعنی چه؟ جهت دیگر این است که در بعضی از این روایات آمد که وقتی نمازش را خوانده و جماعت برقرار می‌شود، «وَيَجْعَلُهَا الْفَرِيضَةَ»، دومی را به عنوان فریضه قرار دهد که این یعنی چه؟

حال روایاتی هم که «وَيَجْعَلُهَا الْفَرِيضَةَ» دارد دو دسته است که بعضی کلمه «إِنْ شَاءَ» دارد و بعضی هم این کلمه را ندارد. پس بحث ما از نظر روایات روی این سه تعبیر متمرکز می‌شود که وقتی این تعابیر را روشن کردیم، منظور این روایات هم برای ما روشن می‌شود.

البته در سند روایت ابو بصیر سهل بن زیاد هست که محل اختلاف است که آیا موثق است یا ضعیف؟ که یک بحث هم راجع به سهل بن زیاد است که چون در اصول کافی در سند دو هزار و سیصد و چهار روایت وجود دارد، که اگر بگوییم که: این ضعیف است، معنایش این است که باید دو هزار و سیصد روایت را کنار بگذاریم.

لذا چون بحث مهمی است، ولو اینکه بحث مربوط به فقه است، اما مقداری از جهات توثیقش را عرض می‌کنیم که ببینیم بالأخره باید تمایل پیدا کرد به اینکه روایت سهل بن زیاد هم معتبر است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ